

تحلیلی بر «شاکله» در فلسفه کانت

مجتبی سپاهی*

چکیده

«شاکله» از محوری‌ترین مفاهیم فلسفه معرفتی کانت است. کانت در فلسفه خود اساس کار را بر شهود محض و مفاهیم محض قرار داد و شهود تجربی و مفاهیم تجربی را بدون شهود محض و مفاهیم محض، برای دستیابی به شناخت عالم واقع کافی نداشت. تألیف و ترکیب این دو را که در واقع ترکیب «حس و عقل» است لازمه دستیابی به شناخت دانست. از نظر کانت مفاهیم محض برای این که ما را در رساندن به واقعیت خارج ذهن کمک کنند باید پیوندی با واقع داشته باشند. این پیوند از طریق ارتباط با شهود محض حاصل می‌شود. این شهود محض همان «زمان» است. بنابراین مقولات ناب باید با «زمان» پیوند داشته باشند. پیوند مقولات با «زمان» از طریق «شاکله» صورت می‌گیرد. شاکله دار شدن مقولات توسط قوه خیال صورت می‌گیرد. این قوه مفاهیم محض را با شهود مرتبط می‌کند. این مقاله در صدد تبیین مفهوم درست شاکله و چگونگی نسبت آن با مقولات است.

واژگان کلیدی: شاکله، مقولات، خیال.

مقدمه

گرچه فلسفه استعلایی کانت در کلیت خود، فلسفه‌ای متفاوت از دیگر فلسفه‌ها و فلسفه‌ای بدیع است،

* عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان؛ mmmsepahi@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۱۱؛ تاریخ تایید: ۱۳۸۸/۱۰/۹]

در عین حال، بسیاری از اجزاء و مفاهیم به کار برده شده در آن نیز جدید و یا دارای معانی و کاربرد نو هستند. مفاهیمی چون «شهود» (intuition)، «فاهمه» (understanding)، «عقل» (reason)، «تألیف» (synthesis)، «پیشینی» (a priori) و «پسینی» (a posteriori)، «شاکله» (schematism)، «قوه خیال» (imagination)، «زمان»، «مکان» و... یا از خلاقیت ذهن فلسفی کانت برآمده و یا معانی جدید در ساختاری تازه از آن‌ها، اراده شده است. در این مقاله نویسنده بر آن است که به تحلیل و بررسی یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در فلسفه کانت بپردازد. آن مفهوم کلیدی «مفهوم طرح و شاکله یا شکلواره» و یا همان «شماتیسم» است.

«شاکله» در فلسفه کانت اگر نگوئیم محوری‌ترین مؤلفه فلسفه اوست، بی‌شک از بنیادی‌ترین و اصلی‌ترین مفاهیم ساختاری فلسفه کانت است. به نظر راقم این سطور، اگر بحث «شماتیسم» و «شاکله» را از فلسفه کانت حذف کنیم، فلسفه کانت به تعبیر خود کانت در زمره فلسفه‌های ایدئالیسم تخیلی (imaginal idealism) کانت می‌گوید: این که من نظریه خود را ایدئالیسم استعلایی نامیده‌ام نباید مجوزی شود تا کسی آن را با ایدئالیسم تجربی «دکارت» و یا با ایدئالیسم صوفیانه و تخیلی «بارکلی» اشتباه کند. زیرا ایدئالیسم مورد نظر من به وجود اشیاء مربوط نمی‌شود، بلکه به تصویرات حسی اشیاء مربوط است. آنچه من درباره مکان و زمان و به طور کلی در خصوص همه پدیدارها اثبات کرده‌ام این است که آن‌ها نه شیء هستند (بلکه صرفاً انواع تصورات ناشی از اشیاء‌اند) و نه تعینات ذاتی نفس «الامراشیاء» اما لفظ استعلایی که من آن را نه هرگز در مورد شناسایی ما از اشیاء بلکه درباره قوه شناسایی به کار برده‌ام برای پیشگیری از همین سوءتعبیر بوده است. لکن برای آنکه این لفظ موجب سوءتعبیر بیشتری نشود، ترجیح می‌دهم از آن صرف‌نظر کنم و آن را «ایدئالیسم انتقادی» بنامم. اما اگر مبدل شدن اشیاء واقعی (نه پدیدارها) به حرف تصویرات، ایدئالیسمی مطرود باشد، پس آن ایدئالیسمی را که به موجب آن تصویرات مبدل به اشیاء می‌شوند چه باید نامید؟ من فکر می‌کنم آن را می‌توان ایدئالیسم رؤیایی (dreaming) نامید تا از آن اولی که می‌توان نامش را ایدئالیسم تخیلی گذاشت متمایز شود و این هر دو را من با ایدئالیسمی که سابقاً آن را استعلایی و اکنون ترجیحاً انتقادی می‌نامم طرد کرده‌ام (کانت، ۱۳۶۷، ۱۳۱-۱۳۲). در این مقاله تلاش بر این است که اهمیت موضوع مورد تحلیل و نقد قرار گیرد.

۱. جایگاه «شاکله» در فلسفه کانت

در نظام معرفتی کانت، شناخت و معرفت انسان از عالم واقع حاصل چندین تألیف و ترکیب قوای شناختی است. انسان ابتدا با پدیده‌های خارج از ذهن رو به رو می‌شود. پدیده‌های خارج بر ذهن انسان تأثیر می‌گذارند حاصل این تأثیر، تصورات گوناگون و پراکنده و بی‌ارتباط به هم است. این تأثیر به تعبیر کانت همان «احساس تصور ذهنی» است که «شهود حسی» (sensible intuition) با آن اتفاق می‌افتد. این «شهود حسی» با تکیه بر «شهود محض» ماده و محتوای شناخت را آماده می‌کند. تا این مرحله، که در نگاه کانت اساسی‌ترین مرحله است، یک قاعده از قواعد شناخت تحقق پیدا کرده است. انجام این کار

به عهده قوه حساسیت یا همان «قوه حس» (faculty of sensibility) است. همراه با تحقق «شهود حسی»، قوه دیگری به نام «قوه فاهمه» (faculty of understanding) فعال شده و با تکیه بر مقولات محض که از ساختار ذهن و فاهمه هستند، بر داده‌ها تأثیر گذاشته و حکمی را صادر می‌کنند. بنابراین صدور هر حکم بین موضوع و محمول که همان شناخت و معرفت است، حاصل ترکیبی از «شهود حسی متکی بر شهود محض» و از احکام فاهمه مبتنی بر «مقولات محض» (pure categories) است.

«شهود حسی» از یک طرف کثرات داده‌های شهود را به انسان ارائه می‌دهد و از طرف دیگر باید «مقولات قوه فاهمه» بر این داده‌های شهود، متعین و منطبق گردد. همین ترکیب و تألیف «حس و فاهمه» با هم است که منجر به شناخت و معرفت و حکم خواهد شد. از این رو، در اینجا سؤال این است که چه چیزی و چه عاملی تعیین می‌کند که کدام مقوله یا مقولات باید بر کدام «داده حسی» (sensing data) اطلاق گردد؟ زیرا مفاهیم محض فاهمه با شهودات تجربی و حسی نامتجانس‌اند و در هیچ شهودی نمی‌توان آن مقولات را کشف کرد. پس داخل کردن شهودات در مقولات و اطلاق مقولات بر شهودات نیازمند یک حلقه رابط است. به تعبیر دیگر «مقولات» و «شهودات» نیازمند عامل پیوند هستند که با آن، این پیوند می‌تواند پیوند متجانس باشد.

علاوه بر این، به نظر کانت، در جریان انطباق مقولات بر شهودات، ما نیازمند به دخالت یک امر سوم هستیم که از طرف قوه خیال به وجود می‌آید و کانت آن را «شاکله مقولات» (of schematism of categories) می‌نامد. این امر سوم از نظر کانت، هم باید از یک سو با مقوله سازگار باشد و هم از سوی دیگر با پدیدار، تا تطبیق مقوله را بر پدیدار ممکن سازد. این تصور میانجی باید هم یک تصور محض باشد، و در عین حال، از جهتی فکری و متعلق به فاهمه و از جهتی حسی و متعلق به شهود باشد، چنین تصویری عبارت است از «شاکله استعلایی» (transcendental schema) (Kant, 1781, p.272). پس شاکله میسر می‌سازد که مفهوم و کثرات پدیدارها با هم جمع شوند، یعنی اطلاق مفهوم را بر پدیدارها میسر می‌نماید (کاپلستون، ۱۳۸۰، ص ۲۷۰).

معنای این حرف این است که بدون شاکله ما تنها پدیدارها (phenomena) و مفاهیم و مقولات را به صورت گسیخته از هم داریم. اما اطلاق متناسب این که کدام مفهوم صورت و حکایتگر کدام پدیده باید قرار گیرد، تحقق پیدا نخواهد کرد. بنابراین بدون وجود شاکله، شناخت و معرفت و تألیفی صورت نخواهد گرفت.

۲. تعریف شاکله

واژه schemata به شکلواره، شکل، شیوه، قاعده (کورنر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۴) و به شاکله (هارتناک، ۱۳۷۸، ص ۸۷) و طرح (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴، ص ۲۲۳) و دیسه‌نما (ادیب سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۲) ترجمه شده است. گرچه کانت از قوه حس و قوه فاهمه و قوه عقل به همراه کارکردهای هر یک از آن‌ها بحث کرده است. و در عرض آن‌ها قوه‌ای به نام «قوه خیال» را مطرح نکرده است و در بادی نظری این‌گونه

استنباط می‌شود که شناخت فقط حاصل تألیف «شهود و فهم» و «حس و فاهمه» است، اما وی در بحث «شاکله استعلایی» کانت به طرح «خیال» و کارکرد و نقش آن در نظام معرفتی می‌پردازد. کانت در بحث شاکله مفاهیم محض فاهمه می‌گوید:

هر شیئی باید تحت یک مفهوم باشد تا فهمیده شود و این شیء باید با مفاهیم هم‌سنخ باشد یعنی مفهوم باید چیزی را در خود قرار دهد که با آن مفهوم آن شیء متصور شود. حال سؤال این است که مفهوم‌های ناب فهم با شهودهای حسی کاملاً همگن نیستند، پس در نوعی از شهود یافت نمی‌شوند. در این صورت، چگونه می‌توان با مفهوم ناب به شهودی (شیء شهودشده) دست یافت و آن را شناخت؟ به تعبیر دیگر، تطبیق مقوله‌ها بر پدیدارها چگونه ممکن خواهد بود؟ (Kant, 1784, p.210)

کانت در جواب می‌گوید باید امری ثالث باید وجود داشته باشد تا از یک سو با مقوله همگنی داشته باشد و از سوی دیگر با پدیدار، تا تطبیق مقوله را بر پدیدار ممکن سازد. این تصور میانجی باید ناب باشد. و نیز باید این هم از یک سو فکری (intellectual) باشد، و از دیگر سو حسی (sensible). چنین تصور محض و فراگیری عبارت است از «شاکله استعلایی». کانت بعد از بیان ضرورت شاکله به منشأ و جایگاه آن می‌پردازد و می‌گوید:

شاکله در ذات و گوهر خود همواره عبارت از یک محصول نیروی خیال (انگارش) است.
(Kant, 1781, p.27)

اینجاست که نظام معرفتی کانت تنها به شهود و فهم تمام نمی‌شود بلکه نیروی تخیل نیز در آن نقش اساسی بازی می‌کند که شاید بتوان گفت اساسی‌ترین نقش را در مسیر واقع‌نمایی شناخت و معرفت دارد. در این که شاکله چگونه محصول قوه خیال است و خود خیال نیست، کانت تلاش می‌کند با یک مثال آن را توضیح دهد. او می‌گوید برای تخیل عدد پنج کافی است پنج نقطه را دنبال هم قرار دهیم، در این صورت این تخیل عدد پنج است. اما در مقابل، اگر عددی را به طور کلی بیندیشیم که ممکن است پنج و یا صد باشد، در این صورت این اندیشیدن بیشتر به تصور یک «روش» شبیه است که با آن مفهوم، آن مقدار خیالی متصور می‌شود، نه خود آن تخیل. زیرا تخیل عدد هزار و یا دوهزار یعنی تخیل هزار نقطه، اما تخیل عدد به طور کلی یعنی تصور یک مقدار خیالی که به عنوان یک روش می‌تواند تصور هر عددی را امکان‌پذیر سازد. این تخیل روش، شاکله آن مفهوم است. قوه خیال برای هر مفهوم یک صورت خیالی کلی ایجاد می‌کند که شاکله است (ادیب سلطانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۴).

بنابراین شاکله یک مفهوم را باید از خود مفهوم و از مصادیق آن و از تصور هر کدام از مصادیق متمایز دانست. شاکله حتی آن طرح کلی صورت خیالی خاصی هم نیست، بلکه بنابر گفته کانت، شاکله یک روش و قاعده است. «شاکله تصور روش کلی مخیله است در ایجاد صورتی خیالی برای یک مفهوم...

قاعده‌ای است برای ترکیب در قوه خیال» (کورنر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۵).

معلوم می‌شود مفهوم به قوه فهم تعلق دارد و مصداق به شهود ادراک، و شاکله به قوه خیال و خیال پیونددهنده فهم و شهود از طریق شاکله‌سازی است.

کورنر برای این که شاکله استعلایی کانت را بیان و تفسیر کند بین دو نوع قاعده ناظر بر کاربرد هر مفهوم تمایز می‌گذارد. او می‌گوید: ما دو قاعده داریم اول قاعده وصفی (referential rule) و دوم قاعده غیروصفی (non-referential rule) است. اگر بخواهیم مفهوم به نحو صحیح بر مصداق اطلاق شود باید قاعده وصفی رعایت گردد (کورنر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۵). مراد این است که اگر بخواهیم مفاهیم بر مصداق تطبیق شوند و ما بتوانیم با بیان آن‌ها به مصداق برسیم، نیازمند رعایت قواعد وصفی هستیم که حکایت از موصوفی دارند، اما اگر مفاهیم صرفاً کاربرد منطقی داشته باشند، رعایت قواعد ضروری نیست. به نظر کورنر، قواعد وصفی مفاهیم را به ادراکات (شهود- پدیدارها) مرتبط می‌سازد، عمل شاکله نیز همین است. از نظر کانت مفاهیم اگر فاقد شاکله باشند فقط کاربرد منطقی صرف دارند و هیچ مابه‌ازاء و مصداقی را نشان نمی‌دهند (کورنر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۶-۲۰۷).

اصولاً از نظر کانت، هر مفهومی برای این که بر مصداق متجانس و همگن خود اطلاق شود، نیازمند شاکله است، چه این مفهوم، تجربی، ریاضی و یا مفهوم محض باشد. ولی آنچه در اینجا قابل بحث است این است که مفاهیم تجربی و ریاضی به دلیل ارتباط با پدیدارها، به راحتی دارای شاکله می‌شوند، اما مفاهیم محض چون از پدیدارها بر نمی‌آیند و بیگانه از آن‌ها هستند، چگونه با پدیدارها مرتبط و بر آن‌ها اطلاق می‌شوند. به عبارت دیگر، در نظام معرفتی کانت برای تحقق هر گونه حکمی بین یک موضوع و محمول به صورت حکم کمی و کیفی و نسبی و جهت، نیاز به دو امر بسیار مهم داریم که یکی از آن‌ها مربوط به ماده و محتوای حکم است که از طریق حواس و به صورت شهود و ادراک در قالب زمان و مکان (شهود تجربی با تکیه بر شهود محض زمان و مکان) به وجود می‌آید؛ و دیگری مربوط به مقولات (categories) که صورت آن حکم است که از طریق قوه فاهمه، پدیدارها و کثرات تجربی را صورت بندی می‌کند. بدون این مقولات کمی و کیفی و نسبی و جهت، فاهمه نمی‌تواند بین موضوع و محمول - که همان شناخت است - حکم کند. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود و بحث شاکله در جواب آن مورد تحلیل و کاوش قرار می‌گیرد این است که مقولات همان مفاهیم محض‌اند. چگونه مفاهیم ذاتی ذهنی بر پدیدارهای برگرفته از اشیاء اطلاق و انطباق می‌شوند. مثلاً مقوله جوهر و عرض و علیت، وجود، عدم و وحدت ... چگونه بر اشیاء اطلاق می‌شوند، یعنی با معنی با مفهوم جوهر، ذهن به چه چیزی انتقال پیدا می‌کند. به عبارت دیگر شهود تصوراتی را در ذهن ایجاد می‌کند که این تصورات جزئی‌اند و گسسته از یکدیگر، فاهمه با ایجاد مفهوم به دنبال تبدیل آن تصورات به یک امر کلی و فراگیر است. سؤال کانت این است که برای رسیدن به این مرحله باید «شاکله» ایجاد شود یعنی هم شکلی و هم نواختی بین آن شهود حسی که جزئی است و این مفهوم محض که کلی است فراهم گردد که بعد از آن، اطلاق و انطباق، مفهوم به صورت کلی صورت پذیرد. مفهوم، حکایتگر یک تصور و یا تصورات تک‌تک نیست بلکه حکایتگر آن تصور کلی است که در آن سنخیت مفاهیم با کثرات داده شده لحاظ شده است. به

تعبیر دیگر، کانت معتقد است که شهود و فاهمه (محض) باید در یک امر پیشینی پیوند خورده باشند تا بتوانند متشاکل شوند. کانت (۱۳۸۰) در کتاب *سنجش خرد ناب*، زمان را آن عنصر پیشینی و ماده خیال برای شاکله‌سازی معرفی می‌کند (ادیب سلطانی ۱۳۶۳، ص ۲۴۶). بنابراین «شاکله» باید یا خود زمان و یا مرتبط با زمان باشد. چرا که زمان امری پیشینی از خیال استعلایی است، اما در عین حال شرط دو نوع شهود اعم از بیرونی و درونی است، شهود تنها در زمان صورت می‌گیرد، پس زمان آن عنصری است که اطلاق مقولات را بر چیزی که به شهود آمده ممکن می‌سازد، بنابراین هر مقوله محض باید نخست با زمان پیوند یابد تا استفاده حکایتگرانه از آن ممکن شود، مقوله با تقید به تعینات استعلایی (transcendental determination) زمان مبدل به شاکله می‌شود و به این اعتبار می‌توان آن را بر آنچه در شهود وجود دارد اطلاق کرد (هارتناک، ۱۳۷۸، ص ۸۸). با توجه به گفته‌های مختلف کانت باید گفت که مقولات محض فاهمه باید با زمان پیوند حاصل کنند یعنی شکل زمانی به خود بگیرند تا بر پدیده‌های زمانی اطلاق گردند. به همین دلیل، جوهره فلسفه کانت شهود مبتنی بر شهود ناب و محض زمان و به تعبیر دقیق‌تر «شهود» است. یعنی هرگونه شناختی از پدیده‌ها در قالب شهود ناب زمان تحقق می‌یابد. شهود تجربی تصویری را در ذهن ایجاد می‌کند. این تصور به خاطر زمان‌آلودگی خود بر انسان پدیدار شده است، یعنی پس تألیف شهود محض و شهود تجربی صورت گرفته است. تبدیل این تصویر ذهنی به فهم توسط فاهمه این است که آن تصویر را باید در لوای مفهوم قرار دهد و آن مفهوم برای شکل‌گیری شأن مفهومی خود باید در لوای مقوله‌ای ظاهر شود. این مقوله خود مفهوم محض فاهمه است. مفهوم در قوه فاهمه وقتی به درجه مفهومیت خود می‌رسد که تحت مقوله‌ای قرار گیرد که خود مقوله مفهوم ناب قوه فاهمه است. حالا این مفهوم ناب باید بر مصداق شهودی و پدیداری منطبق شود. یعنی مثلاً مفهوم ناب «علیت» بر مصداقی منطبق شود چون علیت مصداق پدیداری نداشته و در شهود مابه‌ازائی ندارد. بنابراین برای ارتباط با اشیاء خارجی، باید متشاکل شود. یعنی زمان‌دار شود و این یعنی این که با شهود محض مرتبط شود. پس همان‌طور که گفتیم، شاکله آن رویه‌ای است که امری جزئی (شهودی) را مصداق یک امر کلی (مفهوم ناب) قرار می‌دهد. پس از جهتی جزئی است و از یک حیث کلی است. و به همین دلیل می‌تواند به تعبیر کانت یک امر جامع باشد که ارتباط‌دهنده است. کانت در *سنجش خرد ناب*، تمام نقد خود را صرفاً برای تبیین احکام تألیفی ماتقدم معرفی می‌کند و تمام احکام تألیفی ماتقدم او مبتنی بر انجام «شاکله استعلایی» است (ادیب سلطانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۴). پس می‌توان گفت شاکله‌سازی محور اصلی و قلب *سنجش خرد ناب* است؛ این محوریت به این دلیل است که در شاکله‌سازی ما مقولات محض را به تعینات زمانی برمی‌گردانیم و این همان ارتباط یافتن فاهمه با شهود محض است، یعنی مقولات محض ذاتاً مرتبط با شهود محض زمان هستند. بنابراین در شاکله‌سازی، کانت به دنبال نشان دادن آن حیث زمانی بودن مقولات محض است و این یعنی این که مقولات هر چند مفاهیم ناب قوه فاهمه هستند اما قوه فاهمه در ذات خود با شهود محض ارتباط دارد و این قوه خیال است که با شاکله‌سازی آن را نشان می‌دهد. به نظر مؤلف مقاله، «شاکله‌سازی» یعنی این که ما حیث زمانی بودن شهود را با حیث زمانی بودن فاهمه در نظر بگیریم و تصور جزئی شهود شده در یک نقطه

زمانی توسط قوه حساسیت را به مفهوم کلی پیوسته در زمان توسط قوه فاهمه تبدیل کنیم. در این صورت، ما تصورات جزئی حسی را تبدیل به مفاهیم کلی می‌کنیم که با اطلاق مفاهیم، مابذاهاء مشخص آن روشن و شفاف باشد. پس با شاکله‌سازی «مقولات و مفاهیم محض» با واقعیت و اشیاء ارتباط برقرار می‌کنند. و این مطلب متضمن عینیت بخشیدن به نظام معرفتی کانت است (Kant, 1781, p.271,273).

۳. شاکله مقولات (مفاهیم محض فاهمه)

پیش‌تر گفتیم که مقولات هیچ شباهتی به آنچه از راه حس به ما داده می‌شود ندارند. مقولات مفاهیم پیشینی محض‌اند و لذا هیچ امر تجربی در آن‌ها راه ندارد، تفاوت میان یک مقوله و یک مفهوم تجربی را می‌توان به این صورت بیان کرد: مفهوم تجربی قاعده‌ای است برای شناختن و تشخیص یا بازشناسی و تخیل آن نوعی از اشیاء یا عیان که این مفهوم، مفهوم آن است در حالی که «مقوله» نه تنها چنین نقشی ندارد، بلکه قاعده‌ای کلی است که پیش‌فرض و لازمه استفاده از مفاهیم تجربی است؛ برای مثال، فی المثل، مقوله «جوهر» هرگز به ما این قدرت را نمی‌بخشد که چیز معماواری مانند «جوهر» را تخیل کنیم. مصادیق مفهوم «گره» گره‌های جزئی یا صورت‌های ذهنی گره‌ها هستند. اما مصادیق مقوله «جوهر» قواعدی است که هر مفهوم تجربی که از اعیان داشته باشیم می‌باید از آن تبعیت کند. به نقل از هارتناک (۱۳۷۸، ص ۹۰)، به نظر پاول ولف، در گزارش تجربی «این گره خاکستری است» مفهوم تجربی را به کار می‌بریم. اما مقوله را در قواعد لازم برای صدور اصل گذارهای تجربی به کار می‌بریم (Wolf, 1973, p.212). پس تفاوت این دو، از سنخ تفاوت‌های منطقی است. یعنی مفاهیم تجربی قواعد درجه اول‌اند، حال آنکه مقولات، قواعدی برای تحقق قواعد تجربی‌اند یعنی قواعد درجه دوم هستند. مفهوم تجربی واسطه میان مقوله و پدیدار است. پیوند میان مفهوم تجربی و مقوله، با خود مقوله که قاعده‌ای برای مفهوم تجربی است، تأمین می‌گردد. مثلاً ربط مقوله‌ای «جوهر» با مفهوم «گره» شبیه ربطی است که مفهوم «گره» با یک گره جزئی یا با صورت ذهنی خاصی از یک گره دارد. اما به نظر هارتناک، از نظر کانت، شرط آنکه یک مقوله بتواند مفید قواعدی برای مفاهیم تجربی باشد این است که شاکله یافته باشد، یعنی مفید به تعیین استعلایی زمانی شده باشد. به همین دلیل کانت می‌گوید «شاکله قواعد پیشینی توالی زمانی را به‌دست می‌دهد» (Kant, 1996, p.185).

معلوم شد از نظر کانت، قوه تخیل شاکله را می‌سازد. این شاکله‌سازی قوه تخیل برای تمام مقولات محض (pure categories) خواهد بود. یعنی تمام مقولات دارای ارتباط پیشینی با شهود محض، که زمان است، هستند. البته لازم است گفته شود که وقتی کانت می‌گوید شاکله قاعده‌ای برای ترکیب در مخیله است گزارش این نیست که شاکله همان ترکیب است. چونکه نباید در قوه تخیلی ترکیب و شاکله را با هم یکی گرفت. ترکیب مقدم بر شاکله است ترکیب، تعیین مکانی خاص و زمانی خاص است که توسط آن کثرات، بر طبق مقولات با عین به طور کلی مرتبط می‌شوند. اما شاکله تعیینی مکانی-زمانی

است که خود همیشه و همه جا، مطابق با مقوله است. یعنی روابط مکانی - زمانی است که به روابط مفهومی تجسم یا عینیت می‌بخشد. از نظر ژیل دلوز، شاکله تخیل، شرطی است که تحت آن فاهمه قانون‌گذار به کمک مفاهیم خود حکم می‌کند. احکامی که به عنوان اصول برای هر گونه شناخت نسبت بر کثرات استفاده می‌شود (دلوز، ۱۳۸۶، ص ۴۷).

پس شاکله‌سازی عمل اصیل کنش قوه خیال است، یعنی این که فقط قوه خیال شاکله می‌سازد. و خیال تنها هنگامی شاکله می‌سازد که فاهمه قدرت قانون‌گذاری و حکم را دارد. پس خیال تنها و تنها هنگامی وادار به شاکله‌سازی می‌شود که فاهمه علاقه‌ای بر شناخت و حکم داشته باشد. یعنی قوه خیال فقط با ابراز علاقه نظری و معرفتی قوه فاهمه شاکله را می‌سازد. از نظر کانت، تمام مقولات یا همان مفاهیم محض در ذات خود دارای «حیث زمانی» هستند. اکنون این «حیث زمانی» را تحلیل می‌کنیم. از نظر کانت، مقولات به چهار مقوله تقسیم می‌شوند: (ا) کمیت، (ب) کیفیت، (پ) نسبت، (ت) جهت.

ا. شاکله مقوله کمیت

کانت در شاکله‌سازی مقوله کمیت (quantity) می‌گوید، کمیت که به سه صورت وحدت و کثرت و تمامیت بیان می‌گردد، همان مقدار است. و اطلاق مقدار بر شهودهای بیرونی تنها با امتداد مکانی خواهد بود. اما اطلاق مقدار بر شهودهای درونی با «توالی» (successive) و استمرار زمانی امکان‌پذیر هست. آنات زمانی به طور متوالی پی در پی یکدیگر می‌آیند؛ این آنات «آحاد» زمان‌اند. پس زمان توالی این آحاد است و این «واحد» «وحدت» همان «عدد» (numera) است، پس عدد شاکله کمیت «مقدار» است. بیان کانت در نقد عقل محض این‌گونه است:

صورت خیالی محض همه مقدارها (کمیت‌ها)، برای حس بیرونی مکان است و صورت خیالی محض همه متعلقات حواس به طور کلی زمان است. اما شاکله محض مقدار (کمیت) به اعتبار آنکه کمیت یک مفهوم فاهمه است «عدد» است، که متشکل از آحاد متجانس و متوالی است. (ادیب سلطانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۶)

ب. شاکله مقوله کیفیت

کیفیت (quality) به سه مقوله «ایجاب» و «سلب» و «حصر» تقسیم می‌شود. این مقولات وقتی به کار می‌روند که بخواهیم حکم به «ایجاب» و یا «سلب» و یا «حصر» محمول نسبت به موضوع بکنیم. بدون پیش فرض قوه فاهمه این مقولات را نمی‌توان حکم به سلب و ایجاب و حصر کرد. پس این مقولات وقتی به کار می‌روند که بخواهیم قائل شویم که چیزی «وجود» دارد یا «وجود» ندارد پس آنچه واقعیت دارد و هر آنچه موجود است باید در شهود حسی موجود باشد. یعنی باید محسوس باشد. این احساس بالفعل باید در زمان و مکان باشد. یعنی باید دارای مقدار معین باشد و یا شدت معین را دارا باشد پس چیزی که وجود ندارد فاقد مقدار است و لذا فاقد شدت و ضعف است. به تعبیر دیگر، وقتی چیزی به وجود می‌آید و واقعیت پیدا می‌کند، گویا از «هیچ» آغاز شده و همه درجات واسطه‌ای میان نقطه هیچ تا

بالاترین درجه را پر کرده است. به عقیده کانت، این که هر احساسی (شهودی) که به وجود می‌آید از صفر آغاز می‌شود و در یک سیر متصل بی‌وقفه به شدت خاص می‌رسد، یک گزاره تألیفی پیشینی (synthetic a priori proposition) و شاکله کیفیت است. «شاکله مقوله کیفیت عبارت از ترکیب احساس ذهنی و یا ادراک حسی با صورت زمان است. این شاکله پر کردن زمان است.» (Paton, 1961, vol.2, p.48).

طبق این بیان انتقال از واقعیت به عدم، به معنی انتقال از یک انطباق حسی (شهودی) است، و لو با کمترین شدت، به «محو مطلق» این انطباق حسی (شهودی) و انتقال از عدم به واقعیت، انتقال از هیچ است به احساسی با شدتی معین. بنابراین مقوله واقعیت بیانگر این است که هر احساسی (شهودی) که وجود دارد باید چنین فکر کنیم که ظهور و پیدایش به اقتضای این واقعیت صورت گرفته که از همه نقاط واقع میان عدم (صفر) تا آن درجه شدتی که هم اکنون دارد عبور کرده است.

ب. شاکله مقوله نسبت

نسبت (relation) حکمی بین موضوع و محمول از نظر کانت به تبع ارسطو به صورت «حملی» و «شرطی متصل» و یا «شرطی منفصل» است. این حکم بر طبق ایده کانت مبتنی بر مفاهیم محض است. یعنی مبتنی بر مقولات است. که این مقولات مقدم و پیشینی هستند. گفتیم که اطلاق این مقولات بر شهود یعنی زمانی شدن مقولات و این یعنی متشاکل شدن آن‌ها. سؤال این است که شاکله مقولات نسبت که عبارت‌اند از مقوله جوهر و عرض و مقوله علت و تقابل بین عامل و قابل (کاپلستون، ۱۳۸۰، ص ۲۶۵) چگونه است؟ کانت می‌گوید وقتی چیزی را بر چیزی حمل می‌کنیم. موضوع باید ثبات داشته باشد و اگر آنچه حمل شده تغییر پیدا کند، باید چیزی باشد ثابت که آن چیز «عرض‌اش» تغییر کرده باشد. از اینجا به این نکته می‌رسیم که «موضوع» «محل و محمل» تغییرات است. وقتی می‌گوییم تغییری حاصل می‌شود، گویا گفته‌ایم «چیزی» تغییر می‌کند. وقتی گفتیم چیزی تغییر می‌کند یعنی خصوصیات آن در زمان‌های مختلف متفاوت است. و اگر در زمان‌های متفاوت چیزی ثابت نباشد، نمی‌توان از تغییر آن چیز سخن گفت بلکه آن‌ها در دو زمان دو شیء هستند و نه یکی شیء در دو زمان. بنابراین حکم حملی متکی بر مقوله ناب «دوام امر واقع در زمان» است، که پیشینی است. و این همان شاکله جوهر است. پس شاکله جوهر یعنی تمثیل امر واقع به عنوان یک محل برای همه تعینات زمانی که به رغم تغییر همه چیز دیگر، باقی است. بنابراین، شاکله مقوله جوهر عبارت است از دوام و پایداری (permanence) در طی زمان (ادیب سلطانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۷).

اما در بحث شاکله، مقوله «علیت» مندرج در «نسبت» می‌گوییم علت گویای این است که واقعه‌ای در پی آن روی می‌دهد. یعنی نوعی توالی زمانی وجود دارد. البته به نظر کانت باید این توالی زمانی تابع قاعده‌ای باشد. بنابراین اگر بخواهیم حکم شرطی اتصالی بین مقدم و تالی داشته باشیم، یعنی بگوییم تحقق تالی به شرط تحقق مقدم است باید مقوله محض «علیت» را متشاکل کنیم؛ یعنی آن را به شهود محض که همان زمان است ارتباط داده و تحلیل کنیم.

در این صورت علیت به صورت توالی منظم مطابق با قاعده در می‌آید که این یک مفهوم تألیفی و

پیشینی است. کانت در *سنجش خرد ناب* می‌گوید: «شاکله علت شاکله علیت» یک شیء به طور کلی، عبارت است از آن امر واقع که با وضع و قرار دادن آن، شیء دیگری در پی آن حاصل آید. بنابراین، شاکله علت عبارت است از توالی کترات (succession at the manifold)، به شرط آنکه آن توالی تابع قاعده‌ای باشد» (Kant, 1781, p.275).

مقوله دیگر در ذیل مقولات نسبت، مقوله مشارکت (community) است. کانت می‌گوید اگر بخواهیم حکم شرطی انفصالی بین مقدم و تالی داشته باشیم یعنی بگوییم که یا چنین است که «الف» خصوصیت «ب» را دارد یا آنکه «ج» خصوصیت «د» را، در آن صورت آنچه از این قضیه ثابت می‌شود این است که «ب» بودن یا نبودن «الف» بسته به آن است که «ج» «د» باشد یا نباشد، اگر «ج» «د» باشد در آن صورت «الف» «ب» نخواهد بود. اما اگر «ج» «د» نباشد، در آن صورت «الف» «ب» خواهد بود. پس «د» بودن یا نبودن «ج» بسته به آن است که «الف» «ب» باشد یا نباشد.

تعیین بستگی به تعیین «ج» دارد و تعیین «ج» بستگی به تعیین «الف». «الف» و «ج» به صورت متقابل به یکدیگر وابسته‌اند. یعنی مقدم و تالی نسبت به هم «تضایف» دارند. کانت این مقوله را یک مفهوم تألیفی و پیشینی می‌داند که در هر حکم شرطی انفصالی قوه فاهمه از آن بهره می‌گیرد. منتهی در اطلاق بر شهود باید متشکل شود. شاکله‌دار شدن این مقوله به این صورت است که تغییراتی که در «الف» روی می‌دهد ناشی از علتی در «ج» است و تغییرات «ج» هم ناشی از علتی در «الف» است و به عبارت دیگر میان «الف» و «ج» تأثیر متقابل وجود دارد. این تأثیر متقابل یعنی بودن در یک زمان واحد. پس شاکله تبادل یا علیت متقابل (مبادله) جوهرها در رابطه عرض‌های آن‌ها عبارت است از «هم بودی» (coexistence) تعینات یک جوهر با تعینات آن دیگری بر طبق یک قاعده کلی است (Paton, 1961, vol.2, p.54).

ت. شاکله مقوله «جهت»

در حکم بین هر موضوع و محمول جهتی (modality) وجود دارد. جهت حکم بین موضوع و محمول یا ظنی و یا وقوعی و یا قطعی است. از نظر کانت حکم ظنی و وقوعی و قطعی وقتی امکان‌پذیر است که مقولات محضی چون «امکان و امتناع» در حکم ظنی و «وجود و عدم» در حکم وقوعی و «ضرورت و امکان خاص» در حکم قطعی، وجود داشته باشد معنای حکم ظنی یعنی اینکه موضوع و محمول متکی بر مقوله‌ای است به نام «امکان و امتناع». البته این امکان صرفاً امکان منطقی نیست بلکه امکان تجربی است (هارتناک، ۱۳۷۸، ص ۹۵). در حکم ظنی ما قبلاً در فاهمه امکان وجود محمول در موضوع را در زمانی از زمان‌ها تصور کرده‌ایم و به همین دلیل حکم ظنی امکان‌پذیر شده است. پس شاکله امکان عبارت است از تعیین تمثیل یک شیء در زمانی از زمان‌ها. اما جهت حکم وقوعی که مبتنی بر مقوله وجود و عدم است این است که وجود محمول در موضوع تحقق یافته است. شاکله این مقوله، وجود در زمانی معین و مشخص است. حکم وقوعی یا خبری حکایت از واقعیت در زمانی خاص دارد. لذا قبل از حکم، فاهمه دارای این گزاره تألیفی پیشینی است که هر واقعیت محقق یافته در زمانی معین تعیین یافته است.

اما جهت حکم در حکم قطعی که مبتنی بر مقوله ضرورت و امکان خاص است، این است که محمول برای موضوع در همه زمان‌ها وجود دارد. یعنی اگر بخواهیم حکم کنیم که محمول برای موضوع همیشگی است باید از مقوله ضرورت بهره‌مند باشیم و مقوله ضرورت برای این که اطلاق شود باید متشکل شود و شاکله آن عبارت است از «وجود یک شیء در همه زمان‌ها» (Paton, 1961, vol.2, p.56-57).

کانت در پایان بحث شاکله می‌گوید: می‌توان دریافت که شاکله هر مقوله فقط یک تعیین زمان را در خود می‌گنجاند و آن را بیان می‌کند. شاکله کمیت، زمان را در تصور و ادراک ساده یک شیء ترکیب می‌کند. گویا زمان بعدی از اشیاء است. شاکله کیفیت دریافت حسی را با تصور زمان یا با پر کردن زمان ترکیب می‌کند. شاکله نسبت دریافت‌های حسی را در ارتباط با یکدیگر بر طبق قاعده تعیین زمانی، در همه زمان‌ها ترکیب می‌کند و شاکله جهت خود زمان را به عنوان ظرف با شیء می‌سنجد. بنابراین شاکله‌ها تعیین‌های زمانی پیشینی (a priori time-determinations) بر طبق قاعده‌ها هستند و این قواعد بر طبق مقوله‌ها به رشته زمانی (time-series) و محتوای زمانی (content of time) و به نظم زمانی (order of time) و شمولیت زمانی (sum total of time) در رابطه با اشیاء مربوط می‌شوند (ادیب سلطانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۹).

به این ترتیب، معلوم شد که «شاکله فهم» از طریق ترکیب استعلایی قوه تخیل تنها به وحدت کثرات در حس درونی (زمان) مربوط می‌شود. بنابراین شاکله‌های مقولات (مفاهیم ناب) شرط‌های واقعی و منحصر به فردی هستند که با آن‌ها «مفاهیم ناب با اشیاء» رابطه برقرار کرده و در نتیجه معنا پیدا می‌کنند. بنابراین، مقوله‌ها هیچ کاربردی جز یک کاربرد تجربی ندارند و فقط به این کار می‌آیند که از راه ایجاد یک وحدت ضروری و پیشینی، پدیدارها را تابع قاعده‌های کلی سازند و از این طریق آن‌ها را در یک پیوستگی تام در یک تجربه جای دهند. پس شاکله‌ها در ابتداء مقوله‌ها را تحقق می‌دهند یعنی با شهود مرتبط می‌کنند و دیگر اینکه آن‌ها را به شرط‌هایی محدود می‌سازند که بیرون از فهم قرار دارند. پس در واقع شاکله عبارت است از آن صورت خیالی که مفاهیم پیشینی را با پدیدار حسی پیوند می‌دهد. مثلاً عدد همان کمیت پدیده‌هاست. و احساس واقعیت ثبات و دوام شیء‌هاست. جوهر پدیده‌ها ابدیت و بایستگی پدیده‌هاست. علیت پدیده‌ها تأثیرگذاری پدیده‌هاست.

نکته اساسی این است که مقوله‌های ناب کانتی بدون داشتن شاکله و بدون کارکرد تجربی، به مفاهیم منطقی تبدیل خواهند شد که نه محتوا دارند، نه معنا، چون مفاهیم منطقی صرفاً به وحدت محض تصورها مربوط می‌شوند. مثلاً در «جوهر» اگر جنبه حسی پابندی را حذف کنیم، معنایی نخواهد داشت جز یک چیز که می‌تواند مثل یک موضوع به اندیشه آید، بدون آنکه محمول چیز دیگری باشد. لذا کانت در پایان بحث شاکله، نتیجه می‌گیرد که:

مقوله‌ها بدون شاکله‌ها فقط کارکردهای مفهومی قوه فاهمه‌اند که هیچ‌گونه حکایتگری ندارند و هیچ شیء و مابه‌ازایی را به تصور در نمی‌آورند. (Kant, 1996, p.187)

۴. تحلیل و ارزیابی: نتیجه گیری

در بحث شاکله استعلایی که یکی از محوری‌ترین بحث‌های کانت است، همه اندیشمندی که به شرح و بسط نظام معرفتی کانت پرداخته و، سعی در تبیین آن کرده‌اند، کمتر به درستی و نادرستی آن پرداخته‌اند. البته به نظر می‌رسد که کانت برای نجات فلسفه خود از «ایدئالیسم مجبور به طرح شاکله است، زیرا بدون آن نمی‌تواند فلسفه استعلایی خود را از «ایدئالیسم» جدا کند. زیرا فلسفه کانت تألیف «شهود و فهم» و «حس و فاهمه است». در فلسفه کانت، تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی به هم پیوند می‌خورند، البته تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی با تفسیر و نگاهی که کانت به آن‌ها دارد. کانت برای دستیابی به انگاره تألیف به ناچار از «قوه خیال» که تمام استعلای فلسفه او از آن ناشی می‌شود استعانت می‌جوید و از رحمت آن بهره می‌گیرد. قوه خیال که اساس شهود محض و فهم محض است، واسطه‌ای است که «جزئیات» شهودی را به «کلیت» مفاهمه‌ای تبدیل می‌کند. در اینجا سؤال این است که چرا اساساً کانت از قوه خیال به عنوان یکی از قوای دستگاه معرفتی نام نبرده است؟ چرا به تحلیل آن در شاهکار خود نپرداخته است؟ با این که در کتاب *سنجش خرد ناب*، در چندین جا از کارکرد «قوه خیال» بحث کرده است، اما از ماهیت آن را اصلاً تعریف نکرده است. گویا تنها نقشی که «قوه خیال» دارد این است که به عنوان یک نیروی واسطه در همه کارکردها ظاهر شود. البته از جهتی چون «شهود محض» حاصل تخیل استعلایی است، شاید بتوان گفت که اساس فلسفه استعلایی کانت بر نیروی خیال استوار است. کانت در مورد خیال می‌گوید: کارکردی کور، اما اجتناب‌ناپذیر از روح (a blind but indispensable function of the soul) است، که بدون آن ما فاقد هر گونه معرفتی از هر نوع می‌بودیم اما با این حال ما از آن بسیار اندک می‌دانیم (ادیب سلطانی، ۱۳۶۳، ص ۱۵۷ و ۲۵۱). در اینجا صریحاً کانت در هر گونه معرفت، خیال را اساس معرفت می‌داند. کانت در مورد کارکرد خیال می‌گوید:

از آنجا که هر پدیداری حاوی یک کثرتی است و بنابراین دریافت‌های حسی گوناگون در ذهن، جداگانه و منفرد حاصل می‌شوند، تألیفی از دریافت‌های حسی گوناگون لازم است. این تألیف را خود دریافت‌های حسی نمی‌توانند برخوردار باشند. بنابراین یک قوه فعالی برای تألیف این کثرات موجود باید باشد. من این قوه فعال را «قوه خیال» می‌نامم. (Smith, 1995, p.144)

از نظر کانت تجربه، به خودی خود قابلیت باز آفرینی را در پدیدارها مفروض می‌گیرد. بنابراین این بازآفرینی باید منسوب به چیزی باشد و این همان قوه خیال است؛ یعنی قرابت پدیدارها. تداعی (association) و بازسازی (reproduction) آن‌ها هم به عهده خیال است. کانت اساساً معرفت را تألیف و ترکیب می‌داند بلکه او معتقد است که بدون بازآفرینی قوه خیال، حتی محض‌ترین و اساسی‌ترین تصورات مکان و زمان نمی‌توانستند به وجود آیند. از نظر کانت، «تألیف محض» اگر در کلی‌ترین جنبه اش تصور شود، مفهوم محض فاهمه را به ما می‌دهد. این مفهوم محض همان مقوله است. و کانت در

شاکله‌سازی نشان داد که چگونه قوه خیال با تألیف محض کثرات زمان، مقولات فاهمه را شکل می‌دهد، و این بدین معناست که تألیف محض دو چیز به ما می‌دهد، یکی «وحدت خود زمان» را و دیگری «مقولات فاهمه» را و این هر دو حاصل تألیف استعلایی قوه خیال است.

کانت درباره نسبت «قوه خیال» و «قوه فاهمه» در تردید است. ظاهراً کانت در ویرایش نخست *سنجش خرد ناب*، قوه خیال را قوه مستقلی از قوه فاهمه می‌داند اما در ویرایش دوم آن‌ها را در افق هم و یا یکی دانسته است. به همین دلیل برخی از مفسران کانت گفته‌اند در نهایت «قوه خیال» و «قوه فاهمه» یکی می‌شوند؛ در حقیقت «خیال» نام دیگر «فاهمه» خواهد بود و برخی دیگر آن‌ها را دو جنبه قابل تمایز یک توانایی معرفی کرده‌اند (عبدالکریمی، ۱۳۸۱، ص ۳۱۷).

ولی با همه این مسائل، به نظر می‌رسد کانت تنها به تبیین کارکردهای قوه خیال پرداخته است، چونکه کانت باید عینیت مقولات را با زدن پیوند به شهود محض پایه‌ریزی می‌کرد. اما هیچ‌گاه استدلالی برای اثبات این ارتباط ارائه نداده است و صرفاً ادعا می‌کند که همه این‌ها کارکرد استعلایی قوه خیال هستند از نظر نگارنده، کانت آن گونه که در وجود اشیاء فی نفسه ادعای جزمی دارد، در اینجا نیز ادعای جزمی دارد. زیرا ممکن است کسی ادعا کند که تمام این کارکردها را «قوه فاهمه» می‌تواند انجام دهد. کانت به چه دلیلی به سراغ اختراع قوه دیگری به نام خیال رفته است؟ با این توصیف فلسفه کانت در «واقع‌نمایی» استحکام خود را از دست می‌دهد.

منابع

- ادیب سلطانی، شمس‌الدین. (۱۳۶۲ و ۱۳۸۳). *سنجش خرد ناب*. تهران: امیرکبیر.
- اسکروتین، راجر. (۱۳۸۳). *کانت*، ترجمه علی پایا. تهران: طرح نو.
- خراسانی، شرف‌الدین. (۱۳۷۶). *از برونو تا کانت*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دلوز، ژیل. (۱۳۸۶). *فلسفه نقادی کانت*، رابطه قوا، ترجمه، اصغر واعظی. تهران: نشر نی.
- رالف، لودویک. (۱۳۸۷). *راهنمای مطالعه سنجش خرد ناب*، ترجمه رحمان افشاری. تهران: مهراندیش.
- وال، ژان. (۱۳۸۰). *بحث در مابعد الصبیغه*، یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.
- عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۸۱). *هایدگر و استعلاء*، تهران: نقد فرهنگ.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه*. ج ۶، از ولف تا کانت. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۶۷). *تمهیدات*، ترجمه حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی تهران.
- کورنر، اشتفان. (۱۳۸۰). *فلسفه کانت*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.
- مجتهدی، کریم. (۱۳۸۶). *افکار کانت*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۸۴). *فلسفه کانت*. تهران: آگاه.
- هارتناک، یوستوس. (۱۳۷۸). *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه حداد عادل. تهران: فکر روز.
- Haward Caygill. (1995). *A Kant Dictionary*.
- Kant, Immanuel. (1781). *Critique of Pure Reason*, translated and edited by Paul Guyer & Allen W. Wood.
- (1996). *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, Mcmillan Press.
- (1784). *Critique of Pure Reason*, translated by Werner S. Pluhar, Patricia Kitcher.
- Smith, Norman Kemp. (1995). *Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*.
- Wolf, Robert Paul. (1973). *Kant's Theory of Mental Activity*.
- Paton, H. J. (1961). *Kant's Metaphysics of Experience*, 2 vols., Carpenter Press.

